

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و احلل عقدة من لساني يفقهوا قولي

تعداد شیعیان با اعتقاد صحیح، از زمان امام صادق(ع) رو به فزونی بود

شناخت شرایط حاکم بر زمان ائمه(ع) مخصوصا از امام صادق(ع) به بعد در شناخت رفتار ائمه(ع) خیلی مهم است؛ مانند شرایط خفقان و شرایط تقیه. شرایط تقیه در زمان امام صادق(ع) همزمان با آغاز حکومت بنی عباس و بعد از آن سخت تر شد؛ در عین حالی که تعداد شیعیان و طرفداران ائمه(ع) رو به فزونی بود. یعنی شیعه به معنای امروزی آن، نه شیعه به معنایی که در زمان علی(ع) وجود داشت - به عبارتی، شیعه به معنای دوازده امامی به معنایی که ائمه اطهار(ع) را آن گونه که در زیارت جامعه کبیره معرفی شدند قبول داشت- رو به فزونی بود.

حاکمیت برای ائمه(ع) چه زمانی امکان پذیر است؟

زیارت جامعه کبیره شناسنامه ائمه(ع) است و شیعه واقعی کسی است که ائمه(ع) را به شیوه زیارت جامعه قبول داشته باشد. چنین شیعیانی در زمان امیرالمؤمنین(ع) خیلی کم بود و حتی به تعداد انگشتان دست نیز نمی رسیدند. باید دقت کرد زمانی حاکمیت برای ائمه(ع) - که زیارت جامعه آن بزرگواران را معرفی می کند- امکان پذیر است که شیعیان به معنای امروزی به حدی از تعداد رسیده باشند که حضرات معصومین(ع) با این مدل از نیرو به قدرت برسند؛ در غیر این صورت اگر ائمه اطهار(ع) با شیعیانی غیر از شیعیانی که ائمه(ع) را به توصیف زیارت جامعه قبول دارند به قدرت برسند، حکومتشان رو به زوال می رود و در جاهایی کم می آورند.

گفت و گوی امام صادق(ع) با عبدالله بن عبدالله بن الحسن در مورد نامه ابومسلم خراسانی

ابومسلم خراسانی نامه ای به امام صادق(ع)، عبدالله بن عبدالله بن جعفر(ع) و عبدالله بن عبدالله بن الحسن (نوه امام حسن مجتبی(ع)) نوشت مبنی بر اینکه او با تعداد زیادی از نیرو در خدمت آنهاست و از آنها می خواهد تا قیام به حق خود را آغاز کنند. به عبارتی ابومسلم با ارسال این نامه ها در صدد است تا خود را خادم اهل بیت(ع) معرفی کند. وقتی نامه ابومسلم به دست عبدالله بن عبدالله بن الحسن رسید - و او از ارسال شبیه این نامه به امام صادق(ع) بی خبر بود-

خدمت امام(ع) رسید و عرض کرد: فرج حاصل شد. امام(ع) فرمودند: ای عبدالله! به چه چیز فرج حاصل شد؟ گفت: به نیرویی که حاضر است ما را همراهی کند تا حقمان را استیفا کنیم. امام(ع) فرمودند: کدام نیرو؟ عبدالله امام(ع) را در جریان نامه ابومسلم قرار می‌دهد. حضرت عبدالله را از همراهی با ابومسلم نهی کردند. عبدالله عرض کرد: چرا با او همراه نشوم؟ امام(ع) فرمودند: آیا ابومسلم را می‌شناسی؟ آیا او شاگرد تو بوده است؟ آیا نیروهای تحت‌امر او را می‌شناسی؟ آیا نیروهای ابومسلم شاگرد تو بودند؟ آیا ابومسلم و نیروهای او تو را می‌شناسند؟ عبدالله به همه سوالات حضرت جواب منفی داد.

مراد حضرت این است که امام باید مأمومین خود را و مأمومین نیز امام خود را بشناسند. اگرچه در نماز جماعت، مسامحه و بر اقتداکنندگان به امام جماعت، مأموم اطلاق می‌شود و به شناخت نیاز ندارد، اما فرمانده گردانی که می‌خواهد عملیات نظامی انجام دهد، باید تمام نیروهای تحت‌امر خود را بشناسد و هرچه عملیات نزدیک‌تر می‌شود، باید شناخت کامل‌تر باشد. در ماجرای نامه ابومسلم به عبدالله بن عبدالله بن الحسن، هیچ‌کدام از آنها شناختی نسبت به یکدیگر ندارند؛ لذا امام(ع) به عبدالله می‌فرماید: اگر در میدان عمل با ابومسلم اختلاف پیدا کردی، چه می‌کنی؟ منظور و مراد امام(ع) این است: در مواردی که عبدالله بن عبدالله بن الحسن صلاح و مصلحت را در نقطه «الف» می‌بیند، اما ابومسلم آن را در نقطه «ب»، چه باید کرد؟ اگر ابومسلم تربیت‌شده عبدالله و تحت‌فرمان او باشد، اختلاف معنایی ندارد و حال آنکه چنین چیزی وجود ندارد. بین مأمومی که منتظر دستور امام خود است و بین مأمومی که نسبت به خواسته و دستور امام خود علم دارد، تفاوت وجود دارد. نیرویی برای امام مفید و به‌درخور است که قبل از امر و دستور امام، نسبت به امر امام علم داشته باشد.

در این ماجرا امام(ع) به عبدالله می‌فرماید: در موقع اختلاف اگر عبدالله رأی مسلم را بپذیرد، ابومسلم، امام و عبدالله، مأموم خواهد بود و اگر عبدالله رأی و نظر ابومسلم را قبول نکند، گردن زده خواهد شد. این چه فرجی است که عبدالله آن را ادعا می‌کند؟!

البته اینکه ابومسلم با خلوص نیت وارد شده و یا اینکه عامل یک سازمانی است، بحث دیگری است که باید در جای خود مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. فرض بر این است که ابومسلم انسانی خوب و مخلص است و به گوش او رسیده که در حق اهل‌بیت(ع) ظلم شده و برای احقاق حق اهل‌بیت(ع) وارد میدان شده است؛ اما از اینکه به سه فرد به‌عنوان اهل‌بیت نامه‌نگاری می‌کند، معلوم می‌شود یا نسبت به اهل‌بیت(ع) جهل دارد و یا اینکه اهل‌بیت(ع) را به‌خوبی می‌شناسد و عمداً دست به چنین اقدامی زده است. اگر ابومسلم واقعاً اهل‌بیت(ع) را می‌شناخت، برای سه فرد مکاتبه نمی‌کرد. اگر او نسبت به اهل‌بیت(ع) شناخت دارد، شناخت او از اهل‌بیت(ع) مانند شناختی که زیارت جامعه نسبت به ائمه(ع) مطرح می‌کند، نیست.

عبداللہ بن عبد اللہ بن الحسن کلام امام (ع) را به خوبی متوجه نشد و خیال کرد که ابومسلم فقط به او نامه نگاری کرده است و از اینکه ابومسلم با امام (ع) مکاتبه نکرده است، - نعوذ باللہ - امام (ع) حسودی می کنند؛ لذا به امام (ع) عرض کرد: از اینکه ابومسلم به شما نامه نداده، حسادت می کنید که این حرف ها را به من می زنید؟ امام (ع) در جواب به او فرمودند: ابومسلم به من نیز نامه داده است. عبدالله تعجب کرد و به امام (ع) عرض کرد: شما چه کردید؟ امام (ع) فرمودند: نامه او را سوزاندم و جواب او را ندادم.

از بیان امام (ع) معلوم می شود، حضرات معصومین (ع) زمانی می توانند حق خود را استیفا کرده و در قله قرار بگیرند که معرفت و شناخت نیروها و شیعیانی که در این مسیر، امام (ع) را همراهی می کنند، در حد معرفتی باشد که در زیارت جامعه به آن اشاره شده است.

حال سؤال می شود: زیارت جامعه چه زمانی وارد شده و ظهور و بروز پیدا کرده است؟ این زیارت از قول امام هادی (ع) وارد شده است؛ اما چرا این زیارت در زمان امام هادی (ع) ظهور و بروز پیدا می کند؟ چون طرف مقابل و سازمانی که بعد از رسول خدا (ص) فعالیت خود را علیه اسلام ناب آغاز می کند، به شدت خفقان و رعب ایجاد کردند و هرچه زمان به جلو می رفت، عرصه را بر اهل بیت (ع) سخت تر و تنگ تر می کردند. در زمان بنی عباس این خفقان شدت بیشتری به خود گرفت و از اینکه خفقان شدت بیشتری پیدا کرده است، معلوم می شود سازمانی که از ابتدا کار خود را علیه ائمه (ع) و اسلام ناب شروع کرده، در جامعه اسلامی موجودیت خود را قوی و نیروهای قوی تری پیدا کرده و قوت عناصر آنها بیشتر شده است.

چرا ائمه اطهار (ع) به فعالیت سازمان یهود علیه اسلام تصریح نکرده اند؟

برخی اعتراض می کنند که اگر سازمان و تشکیلاتی به نام سازمان یهود علیه اسلام فعالیت می کرد، ائمه اطهار (ع) به وجود آن تصریح می کردند و از اینکه بیان نکردند، معلوم می شود صحت وجود چنین تشکیلاتی علیه اسلام مخدوش و زیر سؤال است.

اما برای دفع این اعتراض، روایتی بیان می شود تا معلوم شود اموری که امروزه از بینات و واضحات است، امام معصوم (ع) چگونه آن را بیان می کنند. روایت را مرحوم کلینی در کافی نقل می کند. این روایت از سه طریق وارد شده است. اگرچه سند آن، عالی نیست، اما در تاریخ، این روایت قوی است. سندی از آن وجود دارد که در سلسله آن فردی به نام سهل بن زیاد آمده و چون سهل ضعیف است، بیان نمی شود؛ اما سندی که قابل بیان است، در ذیل به آن اشاره می شود:

مرحوم کلینی عن محمد بن یحیی اشعری (ثقه) عن محمد بن الحسین أبی الخطّاب (ثقه) عن محمد بن اسماعیل بن بزّیع (ثقه) عن عمّه حمزة بن بزّیع (این فرد واقفی است و توسط امام

رضا(ع) مورد لعن واقع شده است. این افراد گروهی بودند که از سران واقفی قرار گرفتند؛ مانند علی بن ابی حمزه بطنانی؛ اما قبل از اینکه از سران واقفی قرار گیرند، جزء اصحاب درجه یک و کثیر الروایة بودند. نوع روایات نقل شده از محمد بن اسماعیل بن بزیع که جزء ثقات است، از عمویش می باشد. عموی اسماعیل نیز از علی بن سَوید که او نیز از ثقات است، نقل می کند. پس سند این روایت غیر از حمزه بن بزیع، همگی از بزرگان هستند.

در مورد واقفیه که همگی مورد لعن قرار گرفتند، باید دانست: بعد از وقف، به دلیل واقفی شدنشان مورد لعن واقع شدند؛ اما قبل از وقف، در مورد آنها چیزی وارد نشده است. این افراد از روایات احادیث بودند و در مورد نوع واقفی ها گفته شده: روایاتی که مربوط به قبل از واقفی شدنشان باشد، مقبول است و بعد از وقف نیز اگر روایت بیان شده در موضوع امامت نباشد، مقبول است؛ در غیر این صورت، مقبول نیست. برای مثال در مورد آل سَماعه گفته شده: خُذُوا بِمَا رَوَوْا وَ دَعُوا بِمَا رَأَوْا؛ یعنی اجتهادات آنها را کنار بگذارید و روایاتشان را قبول کنید.

قال كتب إلى أبي الحسن موسى(ع) و هو في الحبس كتاباً (علی بن سَوید می گوید: "به امام کاظم(ع) نامه نوشتم؛ در حالی که ایشان در زندان بودند". از همین جمله باید دانست که چقدر شبکه یاران حضرت توسعه پیدا کرده بود؛ با اینکه حضرت در زندان هستند، چه کسی این نامه ها را به دست ایشان می رساند؟! زندان بان باید این کار را انجام دهد. حال اگر زندان بان از حکومتی ها باشد، بلافاصله نامه رسان را به حکومت معرفی و تحویل می دهد و مکاتبات بین امام(ع) و شیعیان را گزارش می دهد. از همین جا علت تعویض زندان حضرت توسط هارون- الرشید معلوم می شود؛ چون بعد از مدتی، ارتباط حضرت با بیرون از زندان به هارون گزارش می شد و لذا هارون حضرت را در جایی دیگر زندانی می کرد) أسأله عن حاله و عن مسائل كثيرة (راوی می گوید: از حال امام(ع) پرسیدم و از مسائل زیادی سؤال کردم) فَأَحْتَبَسَ الْجَوَابَ عَلَيَّ أَشْهُراً ثُمَّ أَجَابَنِي بِجَوَابٍ هَذِهِ نُسْخَتُهُ (چند ماه جواب نامه نیامد و بعد از آن حضرت پاسخ دادند:) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي بِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ عَادَاهُ الْجَاهِلُونَ وَ بِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ ابْتَغَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ (خداوند رفیق دارد؛ چون نور دارد. و دشمن دارد؛ چون نور دارد. شیطان با خداوند می جنگد؛ چون از نور خداوند اذیت می شود و اولیای خدا به دنبال قرب به حق هستند) بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلَفَةِ وَ الْأَدْيَانِ الْمُتَضَادَّةِ فَمُصِيبٌ وَ مُخْطِئٌ (همه تلاش دارند به آن برسند؛ منتها ادیان مختلفی روی زمین است که عده ای راه مستقیم را پیدا کردند و برخی نیز هدفشان صراط مستقیم است؛ اما به بیراهه رفتند) وَ ضَالٌّ وَ مُهْتَدٍ وَ سَمِيعٌ وَ أَصَمٌّ وَ بَصِيرٌ وَ أَعْمَى حَيْرَانٌ (عده ای هدایت یافته و عده ای دیگر به بیراهه رفتند؛ برخی گوش شنوا دارند و برخی گرنده؛ برخی بصیرت دارند و برخی کورند) فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَرَفَ وَ وَصَفَ دِينَهُ مُحَمَّدٌ(ص) (سپاس خدایی که دین او توسط محمد(ص) توضیح داده شد) أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ أَمْرٌ أَنْزَلَكَ اللَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ بِمَنْزِلَةٍ خَاصَةٍ (تو از کسانی هستی که خدای متعال در آل پیامبر(ص) منزلتی به تو عنایت فرموده است. مراد امام(ع) این است که معرفت علی بن سَوید نسبت به اهل بیت(ع) معرفتی است

که در زیارت جامعه، اهل بیت (ع) به آن معرفی شده‌اند) و حَفَظَ مَوَدَّةَ مَا اسْتَرَ عَاكَ مِنْ دِينِهِ وَ مَا أَلْهَمَكَ مِنْ رُشْدِكَ وَ بَصَرِكَ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِتَفْضِيلِكَ إِيَّاهُمْ (خدای متعال به تو توفیق داده و محبت خود را نسبت به ما حفظ کردی و آنچه را به تو یاد داده حفظ نمودی. خداوند تو را در دینت اهل بصیرت قرار داده است و اهل بیت (ع) را بر دیگران برتری دادی) و بِرَدِّكَ الْأُمُورَ إِلَيْهِمْ (و امور را به آنها ارجاع می‌دهی؛ یعنی از اهل بیت (ع) سؤال می‌کنی و خودت از پیش خودت اجتهاد نمی‌کنی و به دستور قرآن طبق آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱) عمل می‌کنی) كَتَبَتْ تَسْأَلُنِي عَنْ أُمُورٍ كُنْتُ مِنْهَا فِي تَقِيَّةٍ وَ مِنْ كِتْمَانِهَا فِي سَعَةِ (از اموری سؤال کردی که من در تقیه بودم و حق داشتم به تو جواب ندهم) فَلَمَّا انْقَضَى سُلْطَانُ الْجَبَابِرَةِ وَ جَاءَ سُلْطَانُ ذِي السُّلْطَانِ الْعَظِيمِ بِفِرَاقِ الدُّنْيَا الْمَذْمُومَةِ إِلَى أَهْلِهَا الْغَتَاةِ عَلَى خَالِقِهِمْ (خیلی به من سخت‌گیری می‌شد؛ کسی که بر من سخت‌گیری می‌کرد، مُرد؛ و لذا فرصتی برای من حاصل شد که می‌توانم جواب تو را بدهم. قبلاً گفته شد که وزرای بنی عباس را باید مورد تحقیق و بررسی قرار داد؛ مانند اینکه برمکیان چه کسانی بودند و همین‌طور بنی سهل که در دربار مأمون عباسی بودند، چه کسانی بودند) رَأَيْتُ أَنْ أَفْسرَ لَكَ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ مَخَافَةً أَنْ يَدْخُلَ الْخَيْرَةُ عَلَى ضَعْفَاءٍ شِيعَتِنَا مِنْ قَبْلِ جَهَالَتِهِمْ (الآن هم که جواب می‌دهم، به این دلیل است که اگر جواب ندهم، می‌ترسم در جهالت بمانید و کسانی که ضعف ایمان دارند، منحرف شوند) فَاتَّقِ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ خُصَّ لَذَلِكَ الْأَمْرِ أَهْلُهُ (متقی باش و تقوای الهی پیشه کن) وَ احْذَرِ أَنْ تَكُونَ سَبَبَ بَلِيَّةٍ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ (مراقب باش این اموری را که به تو می‌گویم، به دیگران نگویی؛ از اینکه سبب گرفتاری برای اولیای خداوند شوی) أَوْ حَارِشاً عَلَيْهِمْ بِإِفْشَاءِ مَا اسْتَوْدَعْتُكَ (و با افشای سرّ ما دیگران را تحریک کنی) وَ إِظْهَارِ مَا اسْتَكْتَمْتُكَ (و اظهار آن چیزی که من از تو تقاضا دارم آن را کتمان کنی) وَ لَنْ تَفْعَلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (البته تو این کار را نمی‌کنی) إِنْ أَوَّلَ مَا أَنْهَى إِلَيْكَ أَنِّي أَنْعَى إِلَيْكَ نَفْسِي فِي لَيْالِي هَذِهِ (از حال من پرسیدی. اما اول به تو بگویم که این روزها عمرم تمام می‌شود. حضرت خبر شهادت خودشان را به راوی دادند) غَيْرَ جَارِعٍ وَ لَا نَادِمٍ وَ لَا شَاكٍ فِيمَا هُوَ كَائِنٌ مِمَّا قَدْ قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (اما بدان لحظه‌ای برای اقداماتی که انجام دادم و به اینجا رسیدم، نادم و پشیمان نیستم (۲)) وَ حَتَّمْتُ فَاَسْتَمْسِكْ بِعُرْوَةِ الدِّينِ آلِ مُحَمَّدٍ (خداوند حتم کرده است؛ تو به عروه دین که آل محمد (ص) هستند تمسک کن) وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ وَ الْمَسَالِمَةُ لَهُمْ وَ الرِّضَا بِمَا قَالُوا (من از دنیا می‌روم؛ اما تو سراغ فرزندم برو. فکر نکن بعد از من همه چیز تمام می‌شود؛ مبدا متوقف شوی؛ هیچ وقفی نیست؛ بلکه باید سراغ بعدی رفت) وَ لَا تَلْتَمِسْ دِينَ مَنْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِكَ وَ لَا تُحِبَّنْ دِينَهُمْ فَإِنَّهُمْ الْخَائِنُونَ الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ خَانُوا أَمَانَاتِهِمْ وَ تَدْرِي مَا خَانُوا أَمَانَاتِهِمْ (مبدا سراغ کسانی بروی که در حق خدا و رسول خدا (ص) و امانات آنها خیانت کردند. مبدا آنها را دوست داشته باشی. آیا می‌دانی خیانت در امانت چه بود؟) اُنْتُمِنُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَحَرَّفُوهُ وَ بَدَّلُوهُ (خودشان را امین قرآن دانستند؛ اما قرآن را تحریف کردند) وَ دُلُّوا عَلَى وِلَاةِ الْأَمْرِ مِنْهُمْ فَأَنْصَرَفُوا عَنْهُمْ (خداوند ولی امر را به آنها معرفی کرد؛ اما از آنها منصرف شدند) فَأَدَّاهُمْ اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَ سَأَلْتُ عَنْ رَجُلَيْنِ اغْتَصَبَا رَجُلًا مَالًا كَأَن يَنْفِقُهُ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ أَبْنَاءِ السَّبِيلِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (تو درباره مردی سؤال کردی که دو نفر

اموالی را که در اختیار او بود و این اموال را برای فقرا و مساکین و ابن السبیل انفاق می‌کرد، غصب کردند) فَلَمَّا اغْتَصَبَاهُ ذَلِكَ لَمْ يَرْضِيَا حَيْثُ غَصَبَاهُ حَتَّى حَمَلَاهُ إِيَّاهُ كُرْهًا فَوْقَ رَقَبَتِهِ إِلَى مَنَازِلِهِمَا فَلَمَّا أَحْرَزَاهُ تَوَلَّيَا إِنْفَاقَهُ (وقتی اموال او را غصب کردند، به این اکتفا نکرده، او را مجبور کردند تا به درب منازل آنها مراجعه کند. وقتی اموال را تصاحب کردند، خودشان به خرج کردن آن اموال اقدام کردند) أَيْبُلْغَانِ بِذَلِكَ كُفْرًا (آیا با این اقدامشان کافر شدند؟) فَلَعَمْرِي لَقَدْ نَافَقَا قَبْلَ ذَلِكَ وَ رَدَّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَلَامَهُ وَ هَزَنَّا بِرَسُولِهِ (ص) (حضرت فرمودند: با این عمل کافر نشدند؛ بلکه به جانم سوگند، اینها از قبل کافر بودند و از ابتدا کلام خدا را رد کرده و پیامبر (ص) را مسخره کردند. این عبارت امام (ع) به آیات ابتدایی سوره مبارکه بقره اشاره دارد. خداوند در این سوره، نفاق را معرفی کرده و در همان‌جا مطلب را بیان نموده است. در آیات «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ * وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ * وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۳) منافقین معرفی می‌شوند به اینکه اینها وابسته‌اند. امام کاظم (ع) در نامه نوشتند: این افراد پیامبر (ص) را مسخره کردند؛ این افراد همان کسانی هستند که خداوند در قرآن راجع به آنها می‌فرماید: «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» (۴). به‌قدری شرایط سخت است که حضرت نمی‌توانند به آن تصریح کنند) وَ هُمَا الْكَافِرَانِ عَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (این دو نفر زمانی که رسول خدا (ص) را مسخره می‌کردند، اصلاً ایمان نیاورده بودند؛ همچنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (۵)) وَ اللَّهُ مَا دَخَلَ قَلْبٌ أَحَدٍ مِنْهُمَا شَيْئٌ مِنَ الْإِيمَانِ مُنْذُ خُرُوجِهِمَا مِنْ حَالَتَيْهِمَا وَ مَا أَزْدَادَا إِلَّا شَكًّا كَانَا خَدَّاعَيْنِ مُرْتَابِينَ مُنَافِقِينَ حَتَّى تَوَفَّتَهُمَا مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ إِلَى مَحَلِّ الْخِزْيِ فِي ذَارِ الْمَقَامِ (از همان هنگامی که در کنار پیامبر (ص) قرار گرفته و ادعای ایمان کردند، حتی برای یک لحظه ایمان وارد قلبشان نشده است؛ یعنی حالت اول منافقین، کفر است و سپس اظهار ایمان می‌کنند؛ درحالی‌که هیچ‌گاه ایمان وارد قلبشان نشده است. آنها خدعه ورزیدند. در مورد منافقین خداوند در آیه دیگری از قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا كَفَرُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» (۶) و یا در آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» (۷) به‌معنای ایمان ابتدایی و سپس کفر، با مطالب بیان‌شده تنافی ندارد؛ همان‌طور که در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ» (۸) به مؤمنین خطاب می‌کند تا ایمان بیاورند؛ درحالی‌که اگر مؤمن بودند، خطاب خداوند مبنی بر ایمان دوم معنا نداشت؛ پس معلوم می‌شود ایمان اول، ظاهری است و هنوز ایمان وارد قلب نشده است) وَ سَأَلَتْ عَنْ حَضَرَ ذَلِكَ الرَّجُلِ وَ هُوَ يُغَصِّبُ مَالَهُ وَ يُوضَعُ عَلَى رَقَبَتِهِ مِنْهُمْ عَارِفٌ وَ مُنْكَرٌ فَأَوْلَيْكَ أَهْلُ الرَّدَّةِ الْأُولَى مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ (مراد از این افراد کسانی هستند که ناظر واقعه بوده و

اعتراض نکردند. این افراد از اهل ارتداد هستند. همان‌طور که در روایت مطرح شده، «ارتدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعَ». کسانی که نزد آن مردی که حَقش غصب شد بوده و دانستند حق با چه‌کسی است و اعتراض نکردند، آنها اهل ارتداد بودند. معنای این جمله این است که عده‌ای از ماجرا اصلاً آگاه نبودند (فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) لعنت خداوند و ملائکه بر آنها باد) وَ سَأَلَتْ عَنْ مَبْلَغِ عِلْمِنَا (از علم ما سؤال کردی) وَ هُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ. فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْفَ فِي الْقُلُوبِ وَ نَفَرَ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص وَ سَأَلَتْ عَنْ أُمّهَاتِ أَوْلَادِهِمْ وَ عَنْ نِكَاحِهِمْ وَ عَنْ طَلَاقِهِمْ فَأَمَّا أُمّهَاتُ أَوْلَادِهِمْ فَهُنَّ عَوَاهِرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ نِكَاحٌ بَغَيْرِ وَلِيِّ وَ طَلَاقٌ فِي غَيْرِ عِدَّةٍ وَ أَمَّا مَنْ دَخَلَ فِي دَعْوَتِنَا فَقَدْ هَدَمَ إِيْمَانَهُ ضَلَالَةً وَ يَقِينُهُ شَكٌّ وَ سَأَلَتْ عَنْ الزَّكَاةِ فِيهِمْ فَمَا كَانَ مِنَ الزَّكَاةِ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ لَأَنَّا قَدْ حَلَلْنَا ذَلِكَ لَكُمْ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ وَ أَيْنَ كَانَ وَ سَأَلَتْ عَنْ الضُّعْفَاءِ فَالضُّعِيفُ مَنْ لَمْ يُرْفَعْ إِلَيْهِ حُجَّةٌ وَ لَمْ يَعْرِفِ الْاِخْتِلَافَ فَأَدَا عَرَفَ الْاِخْتِلَافَ فَلَيْسَ بِضَعِيفٍ وَ سَأَلَتْ عَنْ الشَّهَادَاتِ لَهُمْ فَأَقِمِ الشَّهَادَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ عَلَى نَفْسِكَ وَ الْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَإِنْ خَفْتَ عَلَى أَخِيكَ ضَيْمًا فَلَا وَ ادْعُ إِلَى شَرَائِطِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بِمَعْرِفَتِنَا مَنْ رَجَوْتَ إِبَاجَتَهُ وَ لَا تَحْصَنْ بِحِصْنِ رِيَاءٍ وَ وَالِ آلَ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَقُلْ لِمَا بَلَغَكَ عَنَّا وَ نَسِبَ إِلَيْنَا هَذَا بَاطِلٌ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ مِنَّا خِلَافَهُ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي لِمَا قُلْنَا وَ عَلَى أَيِّ وَجْهِ وَصَفْنَاهُ أَمِنْ بِمَا أَخْبَرَكَ وَ لَا تُفْشِ مَا اسْتَكْتَمْنَاكَ مِنْ خَبْرِكَ إِنْ مِنْ وَاجِبٍ حَقٌّ أَخِيكَ أَنْ لَا تَكْتُمَهُ شَيْئًا تَنْفَعُهُ بِهِ لِأَمْرِ دُنْيَا وَ آخِرَتِهِ وَ لَا تَحْقِدْ عَلَيْهِ وَ إِنْ أَسَاءَ وَ أَجَبْ دَعْوَتَهُ إِذَا دَعَاكَ وَ لَا تُخَلِّ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَدُوِّهِ مِنَ النَّاسِ وَ إِنْ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْكَ وَ عُدَّهُ فِي مَرَضِهِ لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ الْغِشُّ وَ لَا الْأَدَى وَ لَا الْخِيَانَةُ وَ لَا الْكِبْرُ وَ لَا الْخَنَاءُ وَ لَا الْفُحْشُ وَ لَا الْأَمْرُ بِهِ فَإِذَا رَأَيْتَ الْمَشْوَءَ الْأَعْرَابِيَّ فِي جَحْفَلٍ جَرَّارٍ فَانْتَظِرْ فَرَجَكَ وَ لِشِيعَتِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِذَا انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَارْفَعْ بَصْرَكَ إِلَى السَّمَاءِ وَ انْظُرْ مَا فَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْمُجْرِمِينَ فَقَدْ فَسَّرْتُ لَكَ جُمَلًا مُجْمَلًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَخْيَارِ (٩).

باید دانست که حضرات معصومین (ع) در بیان خیلی محدودیت داشتند. باید به ریزه‌کاری‌های کلام معصومین (ع) دقت کرد تا مدعایی که مطرح شده مبنی بر وجود یک سازمان و تشکیلات یهودی در بدنه اسلام، اثبات شود و ابتدائاً مورد انکار قرار نگیرد.

(١). نحل/٤٣.

(٢). خداوند مرحوم امام را رحمت کند. وقتی منتظری به ایشان نامه نوشت مبنی بر اینکه چه‌کسی جواب این خون‌ها را می‌دهد، مرحوم امام در جواب می‌گویند: ما برای لحظه‌ای از اقداماتی که انجام دادیم، پشیمان نبودیم؛ چون به تکلیف و وظیفه خود عمل کردیم. احتمالاً آن زمان هم امام کاظم (ع) توسط عده‌ای مورد اعتراض قرار گرفته بودند که ایشان این‌گونه می‌فرمایند.

(٣). بقره/ ٨-١٥.

(٤). همان/١٤.

(٥). همان/٨.

(٦). نساء/١٣٧.

(٧). آل عمران/٩٠.

(٨). نساء/١٣٦.

(٩). الكافي، ج٨، صص ١٢٤-١٢٦.